

قرآن در نهج البلاغه

حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی *

چکیده

انسان کامل قرآن مجسم و تکوینی است و هموست که می‌تواند حقیقت قرآن را به صورت کامل معرفی کند. معصومان و یکی از آنان امیرالمؤمنین (ع) انسان‌های کاملند. بنابراین امام علی (ع) سزوارترین فرد برای معرفی قرآن کریم است. در نهج البلاغه قرآن به عنوان کتابی توصیف شده که گویای نظام فاعلی و غایی جهان است. بر این اساس جهان تجلی عینی خداست، همان طور که معرفت خدا تجلی علمی خداست. غایت تجلی خدا ذات اوست.

از دیدگاه نهج البلاغه در تبیین قرآن باید به برخی نکات توجه کرد، از جمله: قرآن همچون جهان که قرآن تکوینی است، در عین سکوت، دارای نطق و بیان می‌باشد؛ اما شرط شنیدن این بیان، تفکر در قرآن و جهان و طرح درست پرسش با معیارهای اصلی نظام عینی و علمی است. روش درست تفسیر قرآن، تفسیر قرآن به قرآن است؛ اما چون خود قرآن انسان‌ها را به خاندان عصمت و طهارت ارجاع می‌دهد، رجوع به سنت معصومان مکمل تفسیر قرآن خواهد بود.

واژگان کلیدی: قرآن، علوم قرآن، تفسیر قرآن، نهج البلاغه، نظام فاعلی، نظام غایی.

مقدمه

عناصر محوری حضور قرآن در نهج البلاغه را سه رکن اساسی تشکیل می‌دهند:

- ۱- تطبیق محتوای نهج البلاغه با مضمون قرآنی و تعلیل مطالب آن با آیات کتاب خدا و ظهور مطالب قرآنی در سخنان علی بن ابیطالب (ع).
- ۲- استشهاد امیرالمؤمنین (ع) به آیات خاص قرآن و تمسک آن حضرت (ع) در موارد مخصوص به بخشی از آیات الهی قرآن حکیم.

۳- تعریف، ترغیب، تبیین حقیقت قرآن کریم از زبان علی بن ابیطالب (ع) در نهج البلاغه.

تفاوت جوهری عنصر اول و دوم با عنصر سوم آن است که آن دو محور از درون با قرآن کریم ارتباط دارند؛ ولی عنصر اخیر از بیرون با او پیوند می‌یابد. لذا می‌توان دو عنصر قبلی را از سنخ تفسیر قرآن و تشریح مفاهیم قرآنی دانست و عنصر اخیر را از سنخ علوم قرآنی و معرفت مبادی آن محسوب کرد. به تعبیر دیگر، محصول در محور اول و دوم این است که قرآن چه می‌گوید، و عصاره محور سوم این است که قرآن چیست، و چگونه فهمیده می‌شود. گر چه در عنصر دوم، سخن از استشهاد به بعضی از آیات قرآن کریم است؛ با عنصر اول که تمام معارف نهج البلاغه را منطبق با تصریح یا تلویح قرآنی و یا مستنبط از جمع بندی آیات آن می‌داند هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا صرف عدم استدلال به آیات قرآنی در غیر موارد استشهاد، مستلزم بیگانگی مطلوب نهج البلاغه با مفاهیم قرآنی نخواهد بود؛ چون استشهاد مزبور، بر اثر ضرورت یا درخواست سائلان و مانند آن صورت می‌گرفت و هرگز مفید حصر نیست تا دلالت کند بر این که هماهنگی مطالب نهج البلاغه با قرآن فقط در موارد یاد شده است.

حضرت علی (ع) بر اثر احاطه تام به قرآن کریم، گذشته از این که عنصر محوری اول و دوم قرآن شناسی را ارائه فرموده است، عنصر محوری سوم قرآن شناسی را نیز بخوبی به دیگران که از بیرون در خصوص این کتاب سترگ آسمانی به بحث می‌نشینند، آموخت.

دو عنصر محوری اول و دوم از مدار کلام کنونی خارج است. آن چه رسالت این رساله را تعیین می‌نماید، همانا گفت و گو در خصوص عنصر محوری سوم از دیدگاه نهج البلاغه است که معرفت قرآن از بیرون باشد.

بخشی از مطالبی که در این مقاله ارائه می‌شود، راجع به لزوم مراجعه به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بویژه علی بن ابیطالب (ع) در قرآن شناسی است و برخی از آن ناظر به

سخن‌ان امیرالمؤمنین (ع) درباره چگونگی قرآن می‌باشد. مجموع مطالب آن تحت عناوین ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- انسان کامل، قرآن تکوینی است

حضرت علی بن ابیطالب (ع) مصداق بارز انسان کامل و خلیفه تامّ الهی است. چنین انسانی به همه حقایق جهان امکان که همان مجالی اسمای حسناى خداوند و مظاهر صفات علیای اویند، آگاه است و به استناد آیه کریمه «و علم آدم الاسماء کلها، ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین» (بقره، ۳۱)، انسان کامل که همان مقام رفیع آدمیت تامّ است نه شخصی خاصّ آدم (ع) همه اسمای تکوینی الهی را به علم شهودی نه حصولی داراست و چنین علمی با یافتن معلوم همراه است. لذا تمام مسمیات که مجالی اسمای حسناى خداوند هستند مشهود و محاط خلیفه الهی خواهند بود، و چنین وجدان و احاطه همان احاطه کتاب بر مکتوب می‌باشد. از این جهت اگر هر موجودی را کلمه، یا آیه، یا سوره خاص بدانیم، انسان کامل که کون جامع است، تمام کلمات، آیات و سوره جهان را داراست و حقیقت چنین خلیفه اللّهی همان کتاب جامع خداوندی است.

با مراجعه به کلمات امیرالمؤمنین (ع) معلوم می‌شود بهتر از اهل بیت عصمت که امیرالمؤمنین (ع) از جمله آنان است کسی نیست که قرآن را از بیرون معرفی نماید؛ چه این که در تبیین محتوای درونی قرآن نیز، هیچ چیز یا هیچ کس بهتر از آنان نخواهد بود، و اگر درباره خود قرآن جست و جو شود آن هم چون همتای انسان کامل است در حکم خود انسان کامل می‌باشد نه برتر از او؛ گر چه در عالم ملک و در نشأه تکلیف، مراحل نازل انسان ملکوتی و کامل، تابع حقیقت قرآن خواهد بود؛ در ارزیابی باید حساب هر مرحله از قرآن را با مرحله خاص از مقام‌های رفیع انسان کامل بدقت بررسی نمود.

حقیقت انسان کامل، طبق شهادت صاحب بصران انسان شناس، همان کتاب جامع و مهیمن بر سایر کتاب‌ها، کلمه‌ها و موجودها می‌باشد، زیرا وی مظهر اسم (الله) اعظم است و دیگر موجودها مظهر اسماء دیگرند. قونوی در مواردی از فکوک به این مطلب پرداخت که قلب انسان کامل مستوای اسم الله، است که آن اسم ذات می‌باشد.

انسان که کون جامع است، خلیفه خداوندی است که محیط به تمام اشیاست؛ زیرا خلیفه باید

خلاء مستخلف عنه، را پر کند و اگر منوب عنه خلأیی نداشت، خلیفه او مظهر محیط بودن او خداوند بود و مظهر خداوند محیط همانا کون جامع می‌باشد. امیرالمؤمنین (ع) هم شمه‌ای از فضایل و فواضل مردان الهی را که به منصب ملکوتی خلافت خداوند نائل آمدند چنین بازگو می‌فرماید: «...هجم بهم العلم علی حقیقة البصيرة و باشروا روح الیقین و استلانوا ما استوّزه المُتَرَفُونَ و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بآبدان ارواحها مُعَلِّقَه بالمحل الاعلی، اولئک خلفاء الله فی ارضه و الدعاة الی دینه آه آه شوقاً الی رؤیتهم» (نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲) منظور از خلافت در زمین این نیست که قلمرو خلافت او محدودهٔ زمین می‌باشد، بلکه مراد آن است گر چه منطقه خلافت او بسیار وسیع است؛ وجود ملکی و عنصری او در زمین به سر می‌برد. حضرت علی (ع) از خود به عنوان خلیفه الله و ولی الله یاد می‌کند؛ چه این‌که در بخش‌نامه‌های رسمی خود که برای کارگزاران امور مالی و صدقات می‌نوشت، چنین مرقوم می‌فرمود: «ثم تقول: عبادَ الله، ارسنلی الیکم ولی الله و خلیفته...» (همان، خطبه ۱۸۳)؛ و دربارهٔ انسان کاملی که این عنوان قابل انطباق بر حضرت مهدی (عج) ارواحنا فداه می‌باشد چنین فرموده است: «بقیة من بقایا حجتہ، خلیفة من خلائف انبیائه».

بنابراین، جهان بیرونی کتابی است صامت و جهان درونی یعنی انسان کامل و خلیفه الهی، کتابی است ناطق و قرآن تدوینی که رموز جهان بیرون را در بردارد. انسان کامل همه آن‌ها را در نهان و نهاد خویش مشهود می‌یابد.

اطلاق عنوان خلیفه بر خداوند در نهج البلاغه به صورت نیایش حضرت علی (ع) هنگام عزم بر سفر چنین آمده است: «اللهم انت صاحب فی السفر، و انت الخلیفة فی الاهل و لایجمعها غیرک لان المستخلف لایکون مستصحباً و المستصحب لایکون مستخلفاً» (همان، خطبه ۴۶).

۲- علی (ع)؛ سزاوارترین فرد برای معرفی قرآن حکیم

استحقاق امیرالمؤمنین (ع) برای بررسی ابعاد گوناگون قرآن از دو جهت قابل اثبات است یکی از آن جهت آن که آن حضرت (ع) جزء اهل بیت طهارت - علیهم السلام - است و هر چه دربارهٔ استحقاق آن ذوات مقدس برای تحلیل قرآن و معارف آن رسیده باشد، شامل حضرت علی (ع) خواهد شد و دیگر از جهت نصوص ویژه‌ای که دربارهٔ صلاحیت علمی و عملی شخص آن حضرت (ع) رسیده است، اما از جهت اول یعنی ادله اولویت تعیینی اهل بیت (ع) و استحقاق حتمی آنان جهت تبیین

علوم و مفاهیم قرآنی، گذشته از حدیث ثقلین که فریقین به سند و متن آن اذعان دارند، سخنان حضرت علی (ع) درباره عظمت اهل بیت عصمت (ع) است؛ زیرا آن حضرت (ع) در این باره چنین فرموده است: «هم موضع سِرّه و لَجَأ امره و عَيْبَة علمه و موئل جِکمه و کهُوف کتبه و جبال دینه بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضة» (همان، خطبه ۲)، «لا یقاس بأل محمد (ص) من هذه الامة اَحَدٌ و لا یُسَوّی بهم مَن جَزَتْ نعمتهم علیه ابدأ، هم اساس الدین و عماد الیقین... و لهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصیة و الوراثة» (همان)، «بنا یُسْتَعلى الیهدی و یُسْتَجلی العمی» (همان، خطبه ۱۴۱)، «فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن اِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا و ان صمتوا لم یُسْبَقُوا» (همان، خطبه ۱۵۴)، «هم عِشْ العلم و موْت الْجَهْل، یخبرکم حلمهم عن علمهم و ظاهرهم عن باطنهم و صمتهم عن جِکم منطقتهم، لا یخالقون الحق و لا یختلفون فیهِ و هم دعائم الاسلام و ولائج الاعتصام، بهم عاد الحق الی نصابه و انزاح الباطل عن مقامه و انقطع لسانه عن مَنبته، عَقَلوا الدین عَقْل و عایة و رعایة لا عَقْل سَماع و رِوایة فَاِنْ رِوایة العلم کثیر و رعایة قلیل» (همان، خطبه ۲۳۹)، «اِنْ الله تبارک و تعالی طَهَرنا و عَضَمنا و جَعَلنا شهداء علی خلقه و حججاً علی عبادهِ و جَعَلنا مع القرآن و جعل القرآن معنا لا نفارقه و لا یفارقنا» (مستدرک نهج البلاغه، ۱۸۳)، «فاین تذهبون و اَتی تُؤفکون... و بینکم و عِثرة نبیکم و هم ازمّة الحق و اعلام الدین و السینة الصدیق، فَاَنْزَلُوهم باحْسِنِ منازل القرآن و ردوهم وُرُود الیهیم العطاش، اِیها الناس خذوها عن خاتم النبیین (ص): انه یموت مَن مات متا و لیس بمیت و یبلی من یلی متا و لیس ببالی» (نهج البلاغه، خطبه ۸۷)، «نحن شجرة النبوة و محطّ الرسالة و مختلف الملائکة و معادن العلم و ینابیع الحُکم» (همان، خطبه ۱۰۹)، «اِنّا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا» (همان، نامه ۲۸). فضایل علمی و عملی اهل بیت (ع) بیش از آن است که در نهج البلاغه گرد آوری شده است چه این که مجموع آن چه در کتاب مزبور آمده به مراتب بیش از آن است که ما نقل نمودیم. حاصل و خلاصه آن چه در عبارات فوق درباره عظمت اهل بیت (ع) یادآوری شده، عبارت است از: ۱- خاندان معصوم رسول اکرم (ص) حامل اسرار خدا و صندوق دانش او و قرارگاه کتاب‌های آسمانی خدا و سلسله جبال دین اویند. ۲- هیچ کس از امت اسلامی به اهل بیت عصمت -علیهم السلام - نمی‌رسد و با آن‌ها سنجیده نمی‌شود، آنان پایه دین و ستون یقین‌اند. ۳- به وسیله اهل بیت (علیهم السلام) هدایت عطا می‌شود و کوری باطنی انسان‌ها جلا می‌یابد. ۴- حقیقت قرآن حکیم و آیات کریمه او درباره آنان بوده و رموز آن در آن‌ها مستقر و ساکت شوند، چیزی آن‌ها را به سکوت محکوم

نکرده و مقهور هیچ مقام خارجی نبوده‌اند، بلکه چون خودشان صاحبان سخن و امیران کلامند، سخن گفتن اسیر آنان است و در اختیارشان می‌باشد، هر وقت مصلحت باشد سخن می‌گویند و هر زمانی که سخن گفتن مصلحت نباشد ساکت خواهند بود. ۵- آن‌ها حیات دانشند و علم به وسیله آن‌ها زنده است. دربارهٔ حقّ نه مخالفند و نه مختلف و به وسیله آنان حق به نصاب لازم خود برگشت و باطل از جایگاهش بر کنار شد. اینان دین خدا را عاقلانه در خود جای می‌دهند و دستورهایی آن را رعایت می‌نمایند، نه فقط در محدودهٔ گوش و زبان خود آن را فراگیرند. ۶- خداوند آنان را از گزند گناه پاک کرد و آن‌ها را شاهدان اعمال بندگان خود قرار داد و آن‌ها را با قرآن قرین و قرآن را با آن‌ها همراه ساخت هرگز قرآن را رها نمی‌کنند و قرآن نیز آنان را رها نخواهد نمود. ۷- هر کسی راه جدایی از راه خاندان پیامبر (ص) را طی کند گمراه است. زمامداران حق و پرچم‌های دین و زبان‌های صدق، حقیقت اهل بیت طهارت (علیهم السلام) می‌باشند. باید آنان را به بهترین درجات قرآنی منزل داد و همانند شتران تشنه کام به کوثر زلال معرفت آنان وارد شد. ۸- اگر حسب ظاهر یکی از آنان بمیرد حقیقت ولایت و امامت او زنده است و اگر ظاهراً یکی از آنان بعد از ارتحال فرسوده گردد؛ ولی حقیقت او هیچ‌گاه فرسوده نمی‌شود. ۹- اهل بیت طهارت (ع) صنیع و دست پروردهٔ خداوند سبحانند؛ ولی دیگران به این منظور پرورده می‌شوند که از برکات و حسنات علمی و عملی آن ذوات نورانی بهره‌مند گردند.

اما از جهت دوم یعنی ادلهٔ اولویت تعیینی شخص امیرالمؤمنین (ع) نسبت به امت اسلام برای تبیین علوم و مفاهیم قرآنی سخنان آن امام همام (ع) دربارهٔ شخصیت علمی خود اوست که برخی از آن‌ها در حضور رسول اکرم (ص) و با تقریر آن حضرت (ص) صادر شده است. حضرت علی (ع) دربارهٔ خود چنین فرموده است: «آزی نور الوحی و الرسالۃ و اشم ریح النبوة» (همان، خطبه ۱۹۲)، «آتی لعلی یقین من ربی و غیر شبهة من دینی» (همان، خطبه ۲۲)، «ما شککت فی الحق مُد اریته» (همان، خطبه ۴)، «وإن معی لبصیرتی ما لبست علی نفسی و لا لبس علی» (همان، خطبه ۱۳۷)، «إنّ الکتاب لمعی ما فارقتہ مذ صجّثه» (همان، خطبه ۱۲۲)، «بل اندبحت علی علم، لو یحْتُ به لاضطربتم اضطراب الأرشیة فی الطویّ البعیة» (همان، خطبه ۵)، «سلونی قبل ان تفقدونی فوالذی نفسی بیده لاتسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعة و لانحن فئه تهدی مائه و تُضَلّ ماته إلاّ انباتکم بناعقها و قائدها و سائقها و مُناخ رکابها و محطّ رحالها...» (همان، خطبه ۹۳)، «انا بطرق السماء اعلم منی بطُرق الارض و لیس کل اصحاب رسول الله (ص) من کان یسأله و یتفهمه... و کان لا یمزّ بی من

ذلک شیء آلا سألته عنه و حفظته» (همان، خطبه ۲۱۰)، «ألم أعمل فیکم بالثقل الاکبر و اترك فیکم الثقل الاصغر» (همان، خطبه ۸۷). مناقب علمی و عملی حضرت علی (ع) به مراتب بیش از آن است که در نهج البلاغه آمده است؛ زیرا سراسر این کتاب شریف گویای فضایل آن حضرت (ع) می باشد؛ چه این که متروک از فضایل مزبور بیش از منقول آن می باشد. خلاصه و حاصل آن چه تا کنون درباره عظمت علمی و عملی حضرت علی (ع) نقل شده عبارت است از: ۱- حضرت علی (ع) نور وحی و رسالت را با چشم ملکوتی خود می دید و بوی نبوت را با شامه درونی خویش استشمام می کرد. در نهان انسان صالح حواس دیگری است که با شامه آن بوهای غیبی را استشمام می نماید؛ مانند آن چه حضرت یعقوب (ع) فرموده است: «أتی لاجد ریح یوسف لو لا أن تُفندون» (یوسف، ۹۴)، و منظره های غیبی را می بیند، «کلاً لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم» (تکواثر، ۶)، و صدای فرشتگان غیبی را می شنود، «انّ الذین قالوا ربنا الله ثم استقامون تتنزل علیهم الملائکه آلاً تخافو و لا تحزنوا و اؤثروا بالجنة التي کنتم توعدون» (فصلت، ۳۰).

۲- یقین به حق بودن اصول و فروع دین که بسیار اندک بین بندگان خدا توزیع شد، برای حضرت علی (ع) حاصل بود و تحقق آن از آسیب هر شبهه ای مصون بوده است.

۳- آن حضرت (ع) معارف الهی را با چشم ملکوتی خود مشاهده کرد. نه تنها با تفکر حصولی از آن ها آگاه شد و از همان لحظه ارائه ملکوت اشیا با یقین به سر می برد و هرگز گرفتار شک نشده بود.

۴- بینش الهی آن حضرت (ع) با وی بوده و نه خود مورد تلبیس قرار گرفت و نه دیگری را در لُبس و اشتباه قرار داد.

۵- قرآن کریم همراه با آن حضرت (ع) بوده و هرگز او را رها نکرد.

ع علمی که آن حضرت (ع) داشت اگر آن را اظهار می کرد، مایه اضطراب و لرزش دیگران می شد، طوری که ریسمان در چاه عمیق می لرزد. فرمود قبل از ارتحال من هر چه خواستید از من بپرسید، قسم به کسی که جانم در دست اوست هرگز از بین حوادثی که تا کنون تا قیامت رخ می دهد چیزی سؤال نمی کنید و نه از گروهی که صد نفر را هدایت می کند و صد نفر را گمراه می سازد نمی پرسید مگر آن که من شما را از تمام خصوصیات قائد و سائق و سائر شوون آن آگاه می نمایم و و من به راه های آسمان غیب از راه زمین حس و شهادت آگاه ترم. سرانجام آیا من در بین شما به ثقل اکبر یعنی قرآن کریم عمل نمودم؟ و آیا در بین شما ثقل اصغر عترت (علیهم السلام) را به ودیعت

نهادم؟

تذکر: آن‌چه از دو جهت یاد شده استنباط شده مسبق به دلالت خود قرآن کریم می‌باشد که علم صحیح و تفسیر ناب قرآن حکیم بهره‌اهل بیت طهارت (علیهم السلام) می‌باشد، زیرا طبق آیه «انّه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون» (واقعہ، ۹۷)، مساس علمی با کتاب مکنون که باطن قرآن است و ظاهر قرآن نیز از آن تنزل یافته است فقط بهره‌مطهران از رجس وهم و رجز خیال و لوث عصیان و زؤث طغیان و دم تعدی می‌باشد، و کسانی که واجد چنین شرایطند همانا اهل بیت عصمت (علیهم السلام) می‌باشند که طبق آیه «اتما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و... یطهرکم تطهیراً» (احزاب، ۲۳) اهل بیت عصمت (علیهم السلام) (که نه تنها از رجس گناه دور هستند بلکه از آثار رقیق آن‌ها نیز مطهّرند) شایسته مساس علمی با فرهنگ درونی و بیرونی قرآن کریم می‌باشند. لذا تعریف و تبیین آنان نسبت به علوم و مفاهیم قرآن از ویژگی برخوردار است.

آن‌چه تا کنون ثابت شد عبارت است از صلاحیت کامل و استحقاق تعیینی اهل بیت عصمت (ع) بویژه امیرالمؤمنین (ع) برای تبیین علوم و مفاهیم قرآنی و آن‌چه در پیش داریم و بررسی گفتار آن حضرت (ع) در خصوص قرآن کریم می‌باشد. به نظر می‌رسد بررسی اجمالی سخنانی حضرت علی (ع) درباره قرآن به تبیین سه نظام بر می‌گردد: اول نظام فاعلی قرآن، که در آن ثابت می‌شود قرآن از کدام مبداء پدید آمد و نحوه تحقق آن چگونه بوده است. دوم نظام داخلی قرآن، که در آن بررسی می‌شود چگونه می‌توان به معارف قرآن کریم بار یافت. سوم نظام غایی قرآن، که در آن چنین تحلیل می‌شود که هدف نهایی پدید آمدن قرآن کریم چیست. حال به بررسی این سه نظام می‌پردازیم:

۳- بررسی نظام فاعلی قرآن در نهج البلاغه

گرچه هر موجودی که هستی او در عین ذاتش نیست، نیازمند علت است؛ چنان‌که حضرت علی (ع) فرموده است: «کلّ قائم فی سواه معلول» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶)؛ و گرچه تمام موجودهای امکانی معلول و مخلوق خداوندند: «الله خالق کل شیء» (رعد، ۶)؛ لیکن آفرینش جهان بر محور بینونت و تفکیک مخلوق از خالق و انفصال وی از خالق خود نخواهد بود؛ زیرا هرگونه انفصالی مستلزم تحوّل در مبداء فاعلی است و خداوند منزّه از هرگونه تحوّل و مبرای از هرگونه تغییر است؛ چه

این که امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: «و لا یتغیر و لا یتبدل فی الاحوال و لا تُبلیه الیالی و الایام و لا یتغیره الضیاء و الظلام» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹)، «لا یشغله شأن و لا یتغیره زمان» (همان، خطبه ۱۷۸)، بهترین وجه معقول آفرینش جهان همانا تجلی است که از ظریف‌ترین تعبیرهای قرآن و روایات است، همان طور که در این آیه به آن اشاره شده است: «فلما تجلی ربه للجبل جعله دكاً و خز موسی صعقاً» (اعراف، ۱۴۳).

آن چه از نهج البلاغه در توجیه کیفیت آفرینش جهان بر می‌آید، این است که اساس خلقت الهی همان تجلی عینی اوست؛ که فرموده است: «الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸). چه این که پایه معرفت خالق نیز همان تجلی علمی اوست؛ چنان که فرموده است: «بها تجلی صانعها للعقول» (همان، خطبه ۱۸۶)؛ و چون جلوه‌گاه علمی او عقل مجرد است، هرگز با چشم مادی دیده نخواهد شد، «و بها امتنع عن نظر العیون» (همان)؛ زیرا چشم ملکی، عقل و معقول ملکوتی را نمی‌بیند، چه رسد به مشاهده مافوق این‌ها.

البته تجلی خداوند برای مجاری ادراک درونی، مستلزم احاطه علمی نیروی ادراک‌کننده نسبت به خداوند متجلی نخواهد بود. لذا حضرت علی (ع) در این باره چنین فرمود: «لم تُحط به الا وهام بل تجلی لها بها و بها امتنع منها» (همان، خطبه ۱۸۵) چون مَجَلًا محدود و محاط است، هرگز توان احاطه مبداء حادّ و محیط خود را ندارد؛ زیرا حدّ و حیطة او توسط مبداء فاعلی تحدید و احاطه شده است و از این جهت فقط برای نیروی ادراک‌کننده درونی جلوه کرده است؛ لیکن از محدود و محاط شدن او امتناع ورزید.

اکنون که روشن شد که اساس آفرینش خداوند همان تجلی عینی او بوده و پایه معرفت الهی همان تجلی علمی او می‌باشد، صدور یا ظهور قرآن کریم از ذات اقدس خداوندی با تجلی ویژه خواهد بود؛ چه این که امیرالمؤمنین (ع) در این باره فرموده است: «فَبَعَثَ اللهُ مُحَمَّدًا (ص) بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْاَوْثَانِ اِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ اِلَى طَاعَتِهِ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَ اَحْكَمَهُ... فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَكُونَ رَاوَهُ بِمَا اَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ» (همان، خطبه ۱۴۷). همان طور که تجلی عینی خداوند در قرآن تکوینی به نحو معقول است نه محسوس، از حواس مادی امتناع دارد، تجلی علمی او در قرآن تدوینی نیز به نحو معقول می‌باشد نه محسوس. لذا از حاشه‌های ملکی امتناع دارد و محرومانی که جز حس مادی چیز دیگری را فراهم نمودند، از شهود قلبی او محجوبند؛ چه

این‌که تکلم او همانند اصل آفرینش وی منزّه از تڑوی، تفکر حصولی، اهتمام ورزی ذهنی خواهد بود، «متکلم لا برویة، مرید لا بهمة صانع لا بجارحة» (همان، خطبه ۱۷۹)، با چنین کلامی با صاحب‌دلان مشتاق مکالمه دارد و تکلم می‌کند: «و ما یرحّ الله عزّت آلائه فی البزّهة بعد البزّهة و فی ازمان الفترات، عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمّهم فی ذات عقولهم فاستصبحوا بنور یقطّے فی الابصار و الاسماع و الافئدة یذکرون بایام الله» (همان، خطبه ۲۲۲). چون قرآن جلوه ویژه الهی است، نور مخصوص او را به همراه خواهد داشت. لذا حضرت علی (ع) در این باره فرمود: «ابتعثه بالنور المّضیء و البرهان الجلی و المنهاج البادی و الكتاب الهادی» (همان، خطبه ۱۶۱) «ثم انزل علیه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابیحہ و سراجاً لا یخبو نوقده» (همان، خطبه ۱۹۸)، و نیز فرموده است: «کتاب الله تبصرون به و تنطقون به» (همان، خطبه ۱۳۳) اگر خداوند قرآن را به عنوان نور، نازل نکرده بود هرگز دیدن اشیا با آن ممکن نبود، چون بصیرت دل با نور معنوی اشیا و اشخاص را ادراک می‌کند، نظیر آن‌که با صره سر با نور حتی و مادی اشیا را می‌بیند. غرض آن‌که در نهج البلاغه گاهی تصریحاً و گاهی تلویحاً از قرآن به نور یاد شده است که این نور ویژه محصول همان تجلی علمی خاص است. گر چه وسائط فیض در تجلی سایر اشیا مأموران مخصوص خداوندند؛ در تجلی قرآن کریم مبادی فاعلی قریب نیز فرشتگان معصوم مخصوصند که حضرت علی (ع) در این باره فرموده است: «و مسبحون لا یسأمون، لا یغشاهم نوالعین و لا سهو العقول و لا فترّة الابدان و لا غفلة النسیان و منهم أمناء علی و حیه و ألسنة الی رُسله» (همان، خطبه ۱)، «جعلهم الله فیما هنالك اهل الامانة علی و حیه و حمّاهم الی المرسلین و دّاع امره و نهیہ و عصمهم من ریب الشبهات» (همان، خطبه ۹۱)، «و لم تطمع فیهم الوسوس فتقترع بزینها علی فکرهم» یعنی فرشتگان الهی دائماً در تبسیح خستگی ناپذیرند و هرگز خواب چشم و سهو عقل و سستی بدن و غفلت فراموشی عارض آنان نمی‌شود. از این گروه عده‌ای امین وحی خدا و زبان گویای الهی برای پیامبران می‌باشد. خداوند فرشتگان را امین وحی خود قرار داد و محموله وحی را به وسیله آنان به پیامبران خود رساند و آن‌ها را از اضطراب شبهه و شک حفظ کرد و هیچ وسوسه در آن‌ها طمع نمی‌کند.

نتیجه آن‌که مبداء نظام فاعلی وحی خداوند است و نحوه اظهار آن نیز تجلی علمی ویژه است و حاملان آن هم ملائکه مخصوصند، بنابراین هیچ بطلان، خلاف، وُهن وُهن و ونی در محور فاعلی قرآن راه ندارد. تمام مطالب این فصل را می‌توان از آیات قرآن کریم استنباط نمود؛ لیکن چون مدار

اصلی بحث کنونی استفاده مسائل آن از نهج البلاغه است از استدلال و نیز استناد به قرآن کریم تحرز جستیم.

۴- بررسی نظام داخلی قرآن در نهج البلاغه

منظور از نظام داخلی قرآن، تشریح محتوای قرآن در نهج البلاغه نیست؛ زیرا همان طور که در مقدمه گذشت سراسر نهج البلاغه مضمون قرآنی دارد و به آن استناد دارد و بر آن اعتماد، بلکه مقصود از نظام داخلی قرآن، در این جا بیان کیفیت تفسیر قرآن و منهج اصیل آن طبق رهنمود حضرت علی (ع) می باشد. آنچه از نهج البلاغه درباره منهج تفسیر و روش مشروع تبیین قرآن کریم استنباط می شود، عبارت از نکات خاصی است که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱- قرآن تدوینی، کتاب صامت محض و ساکت صرف نیست، بلکه در عین صمت و سکوت، دارای نطق و بیان می باشد: «فهو (القرآن) بینهم شاهد صادق و صامت ناطق» (همان، خطبه ۱۴۷). اگر قرآن صمت و خموش محض می بود هرگز به شهادت و صدق که هر دو وصف گفتار است موصوف نمی شد؛ گذشته از آن که به ناطق بودن آن تصریح شد: «فالقرآن أمرٌ زاجرٌ، صامت ناطق، حجة الله على خلقه اخذ عليه ميثاقهم...» (همان، خطبه ۱۸۳).

۲- قرآن تکوینی یعنی جهان آفرینش نیز صامت، صرف و ساکت محض نمی باشد، بلکه در عین صمت دارای نطق است؛ «فصار كل ما خلق حجة له ودليلا عليه و ان كان خلقاً صامتاً، فحجته بالتدبير ناطقة و دلالتة على المبدع قائمة» (همان، خطبه ۹۱).

۳- جمع بین صمت و نطق جهان آفرینش به این است که اگر کسی درباره نظام هستی و جهان عینی که قرآن تکوینی است صحیح بیندیشد و درست تدبیر کند و بر اساس ادراک راستین و راسخ سؤال طرح کند پاسخ منطقی خود را از آن دریافت خواهد کرد؛ ولی اگر کسی بر اثر نیندیشیدن سؤال مشخصی را مطرح نمایند؛ اصلاً پاسخی را از آن نمی شنود، یا این که اگر سؤال ناصوابی را بر اثر کژ راه و بد اندیشی خود ارائه نمود، پاسخ ناصوابی را بر جهان آفرینش تحمیل می کند و همان را از آن تحویل می گیرد که این کج اندیشی اخیر همان تفسیر به رأی مذموم و ناپسند است. شاهد این که نطق قرآن تکوینی بعد از اندیشیدن صحیح است گفتار حضرت علی (ع) در ذیل بیان فوق می باشد که فرمود: «فحجته بالتدبير ناطقة و دلالتة على المبدع قائمة» (همان). همین معنا درباره قرآن تدوینی

نیز صادق است، یعنی اگر کسی درباره نظام معرفتی قرآن که جهان علمی است صحیح بیندیشد و پرسش استواری ارائه نماید، پاسخ صائب خود را از قرآن کریم دریافت می‌نماید ولی اگر کسی در این باره درست فکر نکند، سؤال مُتَّقِن و مشخصی را عرضه ندارد، اصلاً پاسخی از قرآن، نمی‌شنود و اگر بر اثر خامی و کژ راه رفتن سؤال ناصوابی را مطرح نمود پاسخ غلطی را بر قرآن صائب صامت تحمیل می‌کند و سپس همان رابه گمان خود از قرآن تحویل می‌گیرد که این طرح صورت مسأله غلط و دریافت بافته‌های فکری از زبان قرآن همان تفسیر به رأی محزوم و ممنوع است. هماره سؤال از قرآن تکوینی و تدوینی باید عالمانه باشد؛ زیرا، «حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ»، و همیشه پاسخ صحیح مسبوق به سؤال درست است.

۴- درستی سؤال که زمینه دریافت پاسخ صائب است در این است که پرسش با معیارهای اصلی نظام عینی یا علمی مسؤول هماهنگ باشد؛ چون جهان عینی که قرآن تکوینی است و جهان علمی که قرآن تدوینی است دارای ضابط خاص علی و معلولی و مانند آن می‌باشد و اگر پرسشی مطابق با خطوط کلی حاکم بر نظام عینی یا معرفتی نباشد هیچ پاسخ درستی از جهان عینی یا قرآن که جهان علمی است شنیده نمی‌شود. کسی که تدبیر تام ندارد، بافته‌های واهمه خویش را یافته‌های فاهمه می‌پندارد؛ چنین انسان مُخْتَالِ زاعیم، همواره از موهومات خویش می‌پرسد و دائماً صدای گوشخراش و مغالطه‌آمیز پاسخ باطل را از واهمه خود می‌شنود؛ چه این که حضرت علی (ع) در نامه‌ای به معاویه چنین فرمود: «فعدوت علی الدنيا بتأویل القرآن فطلبتنی بمالم تجن، یدی و لا لسانی و عصیة انت و اهل الشام» (همان، نامه ۵۵) مقصود از تأویل مذموم در این نامه همان تفسیر به رأی و تبدیل کژ- راهه به صراط مستقیم و جایگزینی هوا به جای هدا می‌باشد، در قبال تفسیر صحیح برخاسته از سؤال صائب و جواب مصیب که آن را تأویل محمود و ممدوح می‌نامند؛ چه این که حضرت علی (ع) در نامه‌ای به فرزند خود چنین می‌نگارد: «وَأَنْ أَيْدِيكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ» (همان، نامه ۳۳) البته بحث تفسیر و تأویل و امتیاز اصطلاحی هر کدام از دیگری و استشهاد به آیات قرآنی برای امتیاز مزبور درموطن خاص خود مطرح است.

حضرت علی بن ابیطالب (ع) در برخی از خطبه‌ها هم به نطق نظام عینی جهان اشاره فرمود و هم به نطق نظام علمی قرآن گوشزد کرد و درباره این دو موضوع چنین فرمود: «وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ» (همان، خطبه ۹۱)، «...و اشهد أنّ من ساواک بشیء من

خلق فقد عدل بک، و العادل بک کافر بما تنزلت به محکمات آیاتک و نطقت شواهد حجج بیتانک» (همان)، و در بعضی از خطبه‌ها به ناطق بودن خصوص قرآن که همان نظام علمی جهان است پرداخت و چنین فرمود: «أظْهَرُ كَمْ نَاطِقٍ لَا يَغِيَا لِسَانَهُ وَ يَبِيْتُ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَ عِزُّ لَا تُهْرَمُ أَعْوَانُهُ» (همان، خطبه ۱۳۳)، «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بَكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ» (همان، خطبه ۱۶۹).

۵- قرآن تدوینی مرجع صاحب نظران صائب برای حلّ معضل و فصل خصومت‌های فکری و حقیقی است؛ چنان که حضرت علی بن ابیطالب (ع) چنین فرموده است: «و لما دعانا القوم الی ان نُحکم بیننا القرآن لم نکن المُتولّی عن کتاب الله سبحانه و تعالی و قد قال الله سبحانه: فان تنازعتم فی شیء فَرُدُّوهُ، الی الله و الرسول، فَرُدُّوهُ الی ان نحکم بکتابه وَرُدُّوهُ الی الرسول ان نأخذ بسنّته» (همان، خطبه ۱۲۵).

یعنی هنگامی که متخاصمان، ما را به تحکیم قرآن فرا خواندند ما رو برگردان از کتاب خداوند نبودیم؛ چون خداوند فرمود برای حلّ نزاع به خدا و پیامبر رجوع نمایید، و رجوع به خدا همان تحکیم کتاب اوست و رجوع به پیامبر همان گرفتن سنت آن حضرت (ع) می‌باشد. از این جا معلوم می‌شود، ظاهر قرآن کریم قابل فهم صاحب نظران است، اولاً، و محتوای ظاهری او اگر تخصیص یا تقییدی از سنت نیاید حجت است، ثانیاً، و کیفیت نطق قرآن هم عبارت از استنباط صاحب نظران منزّه از غرض ورزی و هوا مداری و هوا پرستی است، ثالثاً، چه این که در صدر همین خطبه آمده است: «أَنَا لَمْ نُحْکَمْ الرِّجَالُ وَ أَمَّا حُكْمُنَا الْقُرْآنُ، هَذَا الْقُرْآنُ أَمَّا هُوَ خَطٌّ مُسْتَوٍ بَيْنَ الدَّقِيقِ، لَا يَنْطَلِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا بَدَلَهُ مِنْ تَرْجُمانٍ وَ أَمَّا يَنْطَلِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ» (همان).

ع تا کنون بررسی صمّت و نطق قرآن کریم نسبت به سه گروه روشن شده است:

گروه اول: کسانی بوده‌اند که بر اثر تحجّر و نیندیشیدن، هیچ گونه پرسشی را در ساحت قرآن مطرح نکرده و نمی‌کنند. چنین گروهی که ساکنان و جامدان حقیقی‌اند، سخنی را از قرآن حکیم نمی‌شنوند و این کتاب الهی نیز نسبت به آن‌ها صامت می‌باشد.

گروه دوم: کسانی بوده‌اند که بر اثر کزراهه و بداندیشی سؤال باطلی را به پیشگاه قرآن برده‌اند و با پیش فرض‌های غلط‌آموز صدای واهمه خویش را ندای قرآن تلقی کرده‌اند و کتاب الهی را به پاسخ دلخواه خود متهم نموده و می‌نمایند، در حالی که کتاب خداوند نسبت به این گروه هم، صامت است؛ زیرا مطلبی را که قرآن گویای آن است این گروه نمی‌شنوند و آن چه را این‌ها از خود می‌شنوند،

گفته قرآن کریم نیست.

گروه سوم: کسانی‌اند که متدبّرانه بر اثر پیمودن صراط مستقیم پرستش معقولی را به ساحت قرآن کریم عرضه داشته و می‌دارند، و پاسخ مناسب را از او دریافت خواهند کرد و چنین مفسرانی، ترجمان کتاب کریم‌اند و از زبان قرآن سخن می‌گویند: «انما يُنطِقُ عَنهُ الرَّجَالُ».

اما آن‌چه هم اکنون مطرح است بررسی نطق قرآن کریم نسبت به گروه چهارم می‌باشد و آن این‌که اگر انسان سالک صالحی از سطح مفسّر متدبّر عادی فراتر رفت و از ژرفای قرآن تکوینی اسرار و رموزی را کسب کرد و با چنین ره توشه‌ای به پیشگاه قرآن تدوینی رفت و پرسش غیب آموزی را مطرح نمود و پاسخ مناسب با ملاحظه و غیوب آینده را مسألت کرد، قرآن کریم در این بخش نیز ناطق است و با زبان چنان مستنطق ژرف اندیش خواهان ملاح و اسرار غیبی سخن می‌گوید؛ چنان‌که امیرالمؤمنین (ع) فرموده است:

«ذَکَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ یَنْطِقَ وَ لَکِنْ أُخْبِرُکُمْ عَنْهُ، أَلَا نَ فِیهِ عِلْمٌ مَا یَأْتِی وَ الْحَدِیثُ عَنِ الْمَاضِی وَ دَوَاءُ دَائِکُمْ وَ نَظْمٌ مَا بَیْنَکُمْ» (همان، خطبه ۱۵۸)، آن‌چه از گروه چهارم متوقع است یکی راجع به اسرار و ملاحظه و غیوب که خارج از قلمرو تکلیف عمومی است و فقط برای خواص جنبه کمالی دارد و دیگری تبیین قید یا خصوصیت یا قرینه و مانند آن که در تتمیم نصاب حجیت ظواهر قرآن سهم بسزایی دارند، یعنی آن‌چه را گروه سوم با استنطاق و استظهار قرآنی به دست آورده‌اند به انضمام آن‌چه از گروه چهارم در زمینه تخصیص یا تقیید عموم یا اطلاق محتوای قرآنی نقل شده، به نصب حجّت می‌رسد و قرآن کریم در این دو نکته محوری گر چه نسبت به گروه چهارم که همان اولیای معصوم الهی‌اند، ناطق می‌باشد؛ نسبت به گروه سوم که همان مجتهدان صاحب نظر و مفسران صائب رأیند، صامت می‌باشد. لذا حضرت امیرالمؤمنین (ع) در مقام تحدی و مبارز طلبی چنین فرموده است: «فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ یَنْطِقَ وَ لَکِنْ أُخْبِرُکُمْ عَنْهُ» (همان).

۷- اولین نطق قرآن کریم همانا در خصوص روشن نمودن مراد خود می‌باشد، یعنی قبل از دلالت بر هر مطلب بیرونی، راجع به کیفیت انسجام درونی خود سخن می‌گوید و پیام قرآن حکیم در این زمینه آن است که نه تنها هیچ‌گونه تهافت، تخالف، تکاذب در سراسر آیات او یافت نمی‌شود، بلکه کمال اینثناء و انعطاف را نسبت به هم داشته و از این جهت تمام آیات، متشابه و مثنائی همدند: «اللّٰهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِی» (زمر، ۲۳). حضرت علی بن ابیطالب (ع) درباره تعامل آیات

قرآنی یا یکدیگر و تعاطی آن‌ها در دلالت بر مقصود از زبان خود قرآن کریم چنین سخن می‌گوید: «و ذکر آن الكتابُ یُصدّق بعضه بعضاً و انه لا اختلاف فیہ فقال سبحانه: و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸)؛ یعنی سراسر آیات قرآن تصدیق‌کننده یکدیگر و تبیین‌کننده همدیگر می‌باشند و اگر مطلبی در آیه‌ای بازگو شد همان مطلب به مؤنث آیه یا آیات دیگر روشن‌تر می‌گردد و تعمیم آن تخصیص می‌یابد و اطلاق آن تقیید می‌شود و قرینه آن بازگو می‌گردد و سایر اقسام دلالت و انحاء تفسیری آن واضح خواهد شد؛ چون شرح برخی از آیات را باید از زبان آیه دیگر شنید و تفسیر بعضی از آیات را با شهادت آیات دیگر به نصاب لازم رساند؛ چه این‌که حضرت علی (ع) در این باره چنین می‌فرماید: «کتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض و لا یختلف فی الله و لا یخالف بصاحبه عن الله» (همان، خطبه ۱۳۳). همین مطلب یعنی گرایش آیات به یکدیگر و نطق و تصدیق و شهادت آن‌ها نسبت به یکدیگر از آیات قرآنی که درباره نور بودن و تبیین بودن او برای تمام اشیا نازل شده است کاملاً قابل استفاده می‌باشد؛ زیرا کتابی که نور اشیا و مطالب دیگر است، قبل از هر چیز نور خود خواهد بود و نیز کتابی که تبیان اشیا را دیگر می‌باشد، قبل از هر چیز مبتنی خویش خواهد بود.

۸- منہاج و روش اصیل در تفسیر قرآن همان تفسیر قرآن به خود قرآن است و چون متن قرآن، جوامع انسانی را به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) ارجاع می‌دهد، رجوع و سنت معصومین (علیهم السلام) متمم و مکمل تفسیر قرآن به قرآن خواهد بود، به طوری که بدون چنین رجوعی حقیقت قرآن به خود قرآن نیز تفسیر نمی‌شود؛ زیرا با طرد برخی از آیات الهی که دلالت بر لزوم رجوع به سنت معصومین (علیهم السلام) دارد، مقداری از آیات قرآن از صحنه تفسیر حذف می‌شود و چنین روشی با اثنا و انعطاف و تعاطی دلالتی سراسر آیات قرآن کریم نسبت به یکدیگر سازگار نخواهد بود. لذا حضرت علی (ع) درباره اولیای الهی که کامل‌ترین مصداق آن همانا معصومین (علیهم السلام) می‌باشند چنین فرموده است: «إِنَّ أَوْلِیَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِینَ... بِهِمْ عِلْمُ الْکِتَابِ وَ بِهِ عِلْمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْکِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا» (همان، کلمات قصار ۴۳۲).

سر آن‌که اولیای الهی ترجمان قرآن اند و به وسیله آنان علوم قرآنی بهره‌دیگران می‌شود قبلاً بازگو شد و آن این بود که اینان جزء گروه چهارمند و پرسش‌های خاصی را در ساحت قرآن مطرح می‌نمایند که دیگران از طرح آن ناتوانند و پاسخ صائب را از قرآن دریافت می‌کنند که دیگران از

شنیدن صدای آن ناطق باطنی «قرآن» محرومند، در هر مرحله‌ای که توده مردم یا عالمان از آنان از شنیدن صدای قرآن بی بهره‌اند، قرآن کریم به وسیله ترجمان معصوم، تفسیر می‌شود؛ چنان که قبلاً نقل شد: «و لا بدّ من ترجمان» (همان، خطبه ۱۲۵)؛ و کسی که خروش واهمه خود یا غوغای مُختلّاتنهٔ دیگر را می‌شنود حق ندارد، آن را بر قرآن کریم تحمیل نماید و آن را مقصود کتاب خدا بداند که چنین کاری طبق بیان حضرت علی (ع) جهالت و ضلالت است. آن حضرت علی (ع) دربارهٔ عالم نمایی که دامی در برابر مردم نصب کرده تا عده‌ای را با فریب و نیرنگ به دام خود بکشد، باطن او جز دام چیز دیگری نیست: «و آخر قد تسمی عالماً و لیس به فاقئیس جهائل من جهال و اضالیل من ضلال و نصب للناس اشراکاً من حباتل غرور و قول روز قد حمل الكتاب (ای القرآن) علی آرائه و عطف الحق علی اهوئه... یقول: أقف عند الشبهات و فیها وقع و یقول اعتزال البدع و بینها اضطجع، فالصورة صورة انسان و القلب قلب حیوان لا یرف باب الهدی فیتبعه و لا باب العمی فیصد عنه و ذلك میت الاحیاء» (همان، خطبه ۸۷). کسی که رأی خود را بر قرآن تحمیل می‌نماید و کتاب الهی را با تفسیر به رأی وسیله ارتزاق و نیز دامی برای نیرنگ دیگران قرار می‌دهد، خود دامی است به صورت انسان و جنازهٔ عمودی است به صورت زنده ایستاده و متحرک؛ چون باطن او حیوانی است زنده و انسانی است مرده؛ ولی انسان کامل مانند حضرت بقیة الله ارواح من سواه فداه دربارهٔ قرآن تدوینی همان بینش را دارد که دربارهٔ قرآن تکوینی، یعنی همان‌طور که در نظام تکوینی و عینی تمام اشیا تابع مشیت و اراده خداست، در نظام تدوینی و علمی نیز تمام علوم و مفاهیم و معارف نیز تابع علم خداست که به صورت قرآن حکیم تجلی نموده است. لذا حضرت علی (ع) دربارهٔ چنین انسان کامل و الهی در قبایل آدم‌های بظاهر انسان فرموده است: «یَعْطِفُ الْهَوَىٰ عَلَى الْهَدَىٰ إِذَا عَطَفُوا الْهَدَىٰ عَلَى الْهَوَىٰ وَ یَعْطِفُ الرَّأى عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأى» (همان، خطبه ۱۳۸). کسی که رأی خود را بر وحی الهی تحمیل کند و قرآن را بر هوای خویش حمل نماید یا مُفْرِط است یا مُفْرَط؛ زیرا منشاء چنان کاری جز جهالت و ضلالت چیز دیگر نخواهد بود و جاهل ضالّ یا گرفتار افراط است یا مبتلا به تفریط و هر دو آن‌ها کثر راهه است که نوال بهشت را به وِبَالِ دوزخ تبدیل می‌کند و امیرالمؤمنین (ع) در این باره چنین فرموده است: «وَأَنْ مُحَمَّدًا (ص) عیده و رسوله... فادی امیناً و مضی رشیداً و خَلَفَ فینا رایه الحق، مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لِحَقَّ» (همان، خطبه ۱۰۰). سر مروق و خروج متقدم مُفْرِط و راز زهوق متخلف مُفْرَط همانا این است که تفسیر وحی به خود وحی، تنها صراط مستقیم نجات است که هر

گونه انحراف از آن زمینه ارتداد و خروج از دین و در نتیجه سبب هلاک خواهد بود، بر خلاف التزام همه جانبه به آن که در این حال همواره انسان ملتزم اعتقادی و عملی به متن صراط مستقیم و اصل و در نهایت به هدف غایی ملحق و نایل می‌گردد.

۹- گر چه قرآن نور الهی است و هیچ‌گونه ابهامی در آن نیست؛ اشتمال آن بر متشابهات از یک سو و اکتفای آن به بیان ضابط جامع و حکم کلی بدون ذکر مصداق یا وجه و ویروس نفاق مَرَق، نكث و قَسْط می‌باشند و بدون رجوع به محکّمات ممکن است به برخی از آیات اعتذار کنند. در این زمینه طبق رهنمود خود قرآن باید به عترت طاهرین (علیهم السلام) که قرآن ناطقند مراجعه کرد تا منافق چند چهره از آیه‌ای که چند معنا را تحمّل می‌نماید بهره‌ناروا نبرد. در این باره حضرت علی (ع) به عبدالله بن عباس هنگامی که وی را برای احتجاج با خوارج اعزام کرد فرموده است با این‌که سنت همانند قرآن مشتمل بر متشابهات می‌باشد، این است که سنت مجموع گفتار، رفتار، نوشتار، سکوت و سکون و مانند آن است و با تحقیق عینی هر یک از این مصادیق، ضوابط عام و قواعد کلی، در خارج متحقق و متعین خواهد شد و راه دیگر که مورد پسند منافق باشد بسته می‌گردد، گر چه همه آن چه را در سنت رسول اکرم (ص) ظهور کرده است، غیر از حضرت امیرالمؤمنین (ع) کسی احاطه ننموده است و آن حضرت (ع) در این باره چنین فرموده است: «و لیس کلّ اصحاب رسول الله (ص) من کان یسألہ و یسْئله، حتی ان کانوا لیجتون أن یحیی الاعرابی و الطاریء فیسألہ (ع) حتی یسمعوا و کان لا یمرّ بی من ذلک شیء انا سألته عنه و حَقِطْتُهُ» (همان، خطبه ۲۱۰) شمه‌ای از احاطه علم علوی (ع) در مطلب دوّم گذشت. از این رهگذر آن حضرت (ع) در کسوت تحدی یا جامه شکرگزاری در برابر نعمت الهی علم غیب چنین فرموده است: «والله لو شئت ان أخبر کل رجل منکم بمخرجه و مؤلجه و جمیع شأنه لعلت و لکن اخاف ان تکفروا فیّ برسول الله (ص)» (همان، خطبه ۱۷۵) - البته منشاء چنین حیطة تامی همانا مظهریت علی بن ابیطالب (ع) برای علم خداوندی است که در این باره فرموده است: «وما تکون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون من عمل انا کتا علیکم شهوداً اذ تفیضون فیه و ما یرغب عن ربک من مثقال ذرّة فی الارض و لا فی السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر انا فی کتاب مبین» (یونس، ۶۱). چه این‌که انسان کامل، به توبه خود با اذن خداوند، کتاب مبین، امام مبین، و مانند آن خواهد بود.

۵- بررسی نظام غایی قرآن در نهج البلاغه

فتوای نظام علیت و معلولیت آن است که برای هر فعلی فاعلی و غایت است، یعنی هیچ فعل بدون مبدء فاعلی بر پندار باطل بخت و اتفاق پدید نمی‌آید و نیز هیچ کاری بدون هدف نخواهد بود. البته اهداف کارها، متنوعند، زیرا افعال گوناگونند؛ چه این که فاعل‌ها نیز متفاوتند، و از این ضابط جامع هیچ فعلی استثنا نشده و نمی‌شود؛ اما فاعل‌ها بر اثر تفاوتی که دارند ممکن است برخی از آن‌ها هدف خاصی که خارج از هستی آن‌هاست داشته باشند و با انجام دادن فعل مخصوص، بین خود و هدف خویش رابطه برقرار نمایند و به وسیله آن‌ها رابط که همان فعل مخصوص آن‌ها می‌باشد، به هدف خاص نایل آیند، و بعضی از آن‌ها هدف مخصوصی که خارج از ذات آن‌ها باشد، نداشته باشند تا با انجام دادن فعل خاص، بین خود و هدف مزبور، رابطه برقرار نمایند و به وسیله آن رابط ویژه به هدف خود واصل گردند. چنین فرضی در نظام علی و معلولی نه تنها ممکن، بلکه ضروری است؛ زیرا همان‌طور که سلسله نظام فاعلی اشیا حتماً باید به مبدء فاعلی بالذات برسد که علیت فاعلی او عین ذات اوست و نیازی به متمیم نصاب مبدء فاعلی ندارد، بلکه خود، فاعل بالذات برسد که علیت غایی او عین ذات اوست و احتیاجی به تکمیل نصاب مبدء غایی ندارد، و گرنه محذور دور یا تسلسل مطرح خواهد شد. بنابراین وجود مبدء غایی بالذات در نظام هستی ضروری است.

برهان توحید چنین فتوا می‌دهد که بیش از یک واجب بالذات که تمام کمال‌های ذاتی او عین ذات وی بوده و همگی نامحدودند، وجود ندارد. بنابراین خداوند که مبدء فاعلی بالذات برای تمام اشیاست، مبدء غایی بالذات برای تمام آن‌ها خواهد بود، و هر فاعلی، کاری را برای نیل به کمال انجام می‌دهد و اگر خود کمال مطلق و نامحدود، کاری را انجام داد، هدف آن کار نیل به لقا و قرب فاعل است نه چیز دیگر. پس در این گونه از موارد، هدف همان فاعل است نه جدای از آن. لذا خداوند از خودش چنین یاد فرموده است: «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» (حدید، ۳۰)؛ و هر چه در خارج از فاعل نامحدود فرض گردد، فعل اوست نه هدف او؛ زیرا آن فاعل غیر متناهی هم، اول، و مبدء فاعلی بالذات تمام ماسوا می‌باشد و هم، آخر، و مبدء غایی بالذات همه ماعدی.

هدفمند بودن نظام هستی که قرآن تکوینی است و نیز هدفدار بودن قرآن حکیم که جهان تدوینی است بر اساس دو اسم از اسمای حسنای خداوند خواهد بود.

اول آن که خداوند، غنی محض است؛ لذا هیچ کاری را برای رفع نقص خود نمی‌کند؛ زیرا فقری

ندارد تا با تحصیل هدف مفروض، فُقِر متوهّم را برطرف نماید و نیز هیچ فعلی را برای ایصال نفع به غیر خود انجام نمی‌دهد، به طوری که ایصال سود به غیر خود، هدف اصیل او باشد؛ زیرا لازمه چنین هدفی این است که خداوند بدون ایصال سود به غیر خود، فاقد کمالی از کمال‌های نامحدود است و با ایصال مزبور، به آن کمال مفقود می‌رسد. این فرض نیز باطل خواهد بود؛ زیرا برای خدایی که کمال محض و فعلیت نامتناهی است، چنین حالی مفروض نیست. لذا خداوند، جهان علمی و عینی را و نیز قرآن تکوینی و تدوینی را نه برای آن که سودی ببرد آفرید و نه برای آن که جودی برساند خلق کرد. غرض آن که هیچ کمالی از ناحیه فعل، به فاعل بالذات نمی‌رسد؛ چون فاعل بالذات عین کمال نامحدود می‌باشد.

دوم آن که خداوند، حکیم است؛ لذا هیچ کاری بدون حکمت، هدف، منفعت، مصلحت و مانند آن از وی صادر نمی‌شود، یعنی تمام کارهای او دارای حکمت و ثمره سودمند می‌باشد که آن ثمر بر همان فعل مترتب است و فعل خدا که موجود ممکن است به کمال لایق خود می‌رسد. آن چه جمع بندی این دو اسم (غنی، حکیم) از اسمای حسنای الهی استنباط می‌شود:

- ۱- سراسر جهان تکوین و تدوین با حکمت، مصلحت و هدف همراه است.
- ۲- هیچ کدام از حکم، مصالح و اهداف به خداوند بر نمی‌گردد، حتی ایصال نفع به غیر خدا نیز کمال خارج از ذات او نمی‌باشد تا از رهگذر فعل او تأمین شود.
- ۳- چون قدرت که همان مشیت فعل و ترک است، عین ذات خداوند می‌باشد، صدور هیچ فعلی از ذات اقدس الهی به نحو ایجاب نیست تا او مضطر باشد نه مختار.
- ۴- دوام فیض غیر از قدّم عالم طبیعت است؛ لذا دوام فیض و فضل خداوندی که «کلّ مَنّه قدیم، ودائم فیض و الفضل علی البریّه» می‌باشد قدم جهان ماده را که عین سیلان و تحول بوده و حدوث زمانی، ذاتی (به معنای هویت نه به معنای ماهیت) اوست به همراه ندارد.
- ۵- چون خداوند قادر مطلق است، مقدر هیچ شخص یا قانونی قرار نمی‌گیرد که حاکم بر او باشد؛ لذا صدور کار حکیمانه نسبت به او، (وجوب علیه) ندارد، آن طور که معتزله می‌پندارد، بلکه (وجوب عنه) دارد که حکمای امامیه برآیند.

عرا امتیاز تفکر فلسفه امامی از توهّم کلام اشعری در دو محور اساسی است: یکی آن که بر اساس توهّم اشعری، حسن و قبح عقلی در کار نیست؛ ولی بر پایه تعقل فلسفه امامی، عقل در ادراک

حسن و قبح فی الجملة مستقل است و دیگری آن که فعل خداوند بر اساس توهم کلام اشعری معلل به هدف و غرض نیست؛ ولی بر پایه تعقل فلسفه امامی فعل خداوند معلل به هدف می‌باشد و آن هدف یا بالذات است که عین فاعل است و کمال نهایی فعل در تقرب به فاعل محض است که هدف بالذات می‌باشد؛ و یا بالغیر است که همان کمال، حکمت، مصلحت و منفعت مترتب بر فعل می‌باشد که فعل با نیل به آن کمال خاص خویش در محدوده هستی امکانی خود بار می‌یابد، و اگر فعل به هدف نرسید آسیبی به فاعل نمی‌رسد و سبب محرومیت وی نمی‌گردد؛ زیرا چنین فاعل بالذات و نامحدودی حتماً بی‌نیاز صرف خواهد بود.

قرآن حکیم در این باره دو مطلب اساسی را ارائه نموده است: یکی بیان هدف قرآن تکوینی که همان نظام هدفمند آدم و عالم می‌باشد و دیگری بی‌نیازی محض خداوند، درباره مطلب اول، هدف آفرینش نظام کیهانی را که همان قرآن تکوینی است، از یک سو معرفت توحیدی انسان می‌داند و در پایان سوره طلاق چنین می‌فرماید: «الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علماً» (طلاق، ۱۲)، و از سوی دیگر عبادت خالص انسان را هدف خلقت وی اعلام می‌دارد و در بخش پایانی سوره ذاریات چنین می‌فرماید: «ما خلقت الجن و الانس الا لیتعبدون» (ذاریات، ۵۶)، برابر آیه اول هدف عقل نظری و جنبه دانشی انسان ملحوظ است و برابر آیه دوم، هدف عقل نظری جنبه دانشی انسان در پرتو علم صائب و عمل صالح تأمین گردد.

مطلب دوم، غنای ذاتی خداوند از هر موجود و از هر ثمری که بر وجود امکانی مترتب است می‌باشد که از سوره مبارکه ابراهیم استفاده می‌شود: «وقال موسى ان تکفروا انتم و من فی الارض جميعاً فان الله لغنی حمید» (ابراهیم، ۸). یعنی کفر اعتقادی جامعه ملحد که به نقص عقل نظری و دانشی آنان بر می‌گردد و کفر عملی آن‌ها که به فقد عقل عملی و ارزشی آن‌ها مرتبط است، هیچ گزندی به خداوند غنی محض وارد نمی‌کند. پس اگر محتوای آیه پایانی سوره طلاق حاصل نگردد و همچنین مضمون بخش پایانی سوره ذاریات حاصل نشود، هرگز نمی‌توان گفت خداوند از نیل به هدف خود محروم شد و از این جهت فاقد کمال خواهد بود، بلکه باید چنین گفت که انسان در اثر سوء رفتار خویش به کمال متوقع خود نائل نیامد.

اکنون که عصاره تفسیر قرآنی و تعلیل عقلی روشن شد به نقل شمه‌ای از آن چه در نهج البلاغه

در خصوص اصل هدف آفرینش از یک سو و بررسی نظام غایی قرآن که مقصود اصلی این فصل است از سوی دیگر اکتفا می‌شود. آن حضرت (ع) درباره بی‌نیازی فاعل از هدف مخصوص فعل چنین فرموده است: «فانت الله - سبحانه و تعالی - خَلَقَ الخلق حين خَلَقَهُم غنياً عن طاعتهم، أما من معصيتهم، لانه لا تنزهه معصيته من عصاه و لا تنفعه طاعة من اطاعه...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳). مقصود از طاعت، جامع طاعت فکری و عملی است؛ چه این که منظور از مَغصِيَّتْ، جامع هر دو قسم است، پس نه توحید مَوْحِدَان که علم صائب است به سود خداست و نه عبادت متعبدان که عمل صالح است به نفع وی؛ چه این که نه الحاد و ملحدان که جهل نظری است به زیان خداست و نه طغیان، شرک، و عصیان تبهکاران که عمل صالح است به زیان خداوند است. بنابراین فعل خداوند گر چه دارای هدف است؛ فاعل یعنی ذات اقدس الهی منزّه از غرض زاید بر ذات خود می‌باشد. آن چه در نهج البلاغه پیرامون هدفمندی آدم و عالم آمده این است که: «فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثاً و لم يترككم سدًى و لم يدحككم في جهالةٍ و لا عمى» (همان، خطبه ۶۸)، «و كلف يسيراً و لم يكلف عسيراً و اعطى على القليل كثيراً و لم يُعص مغلوباً و لم يُطغ مُكْرِهاً و لم يُرسل الانبياء لعباً و لم يُنزل الكتاب للعباد عبثاً و لا خَلَقَ السموات و الارض و ما بينهما باطلاً» (همان، کلمات قصار ۷۸). «ذلك ظنّ الذين كفروا». لازم است توجه شود که نظام غایی قرآن تدوینی همان نظام غایی ارسال رسولان و انزال صحایف و کتاب‌های نورانی آنان می‌باشد؛ گر چه میهن بر آن هاست و عصاره اهداف آن‌ها دو چیز است که هر کدام برای تأمین بخشی از بخش‌های ارواح انسانی و نفوس آدمی می‌باشد که یکی تعلیم (اعم از حصولی و حضوری) و دیگری تزکیه است که مقداری از این اهداف برای تکمیل شأن نظری جان آدمی است و مقدار دیگر از آن‌ها برای تحصیل کمال شأن عملی روح انسانی می‌باشد.

نتیجه

۱. در مقدمه عناصر محوری حضور قرآن در نهج البلاغه در سه بخش تطبیق محتوا و مضمون نهج البلاغه با قرآن؛ استشهادات امیرالمؤمنین (ع) به آیات قرآنی در مواردی از نهج البلاغه؛ و تعریف و تبیین حقیقت قرآن مورد بررسی قرار گرفت.
۲. انسان کامل از جهت کون جامع و خلیفة اللّهی، خود قرآن تکوینی است؛ کما آن که قرآن تدوینی نیز خود قرآن تکوینی است.

۳. امیرالمؤمنین علی (ع) سزاوارترین فرد برای معرفی قرآن و تبیین اهداف آن است؛ زیرا علی(ع) به یک معنا همان قرآن ناطق است و قرآن ناطق است که به حقیقت قرآن صامت کاملاً آشناست.

۴. در قسمت بعدی به بررسی نظام فاعلی قرآن پرداخته شد و نزول قرآن از ناحیه خدای سبحان و مبداء متعالی ثابت شد.

۵. در قسمت چهارم مطالب اصلی مقاله، بررسی نظام داخلی قرآن و کیفیت تفسیر قرآن و روش صحیح آن مورد توجه قرار گرفت، در واقع با رهنمودهای آن امام همام تفسیر صحیح و درست از تفسیر غلط و تفسیر به رأی بازشناخته شد.

۶. در پایان به بررسی نظام غایی قرآن پرداخته شد و اهداف بلند مدت قرآن مورد توجه و تبیین قرار گرفت.



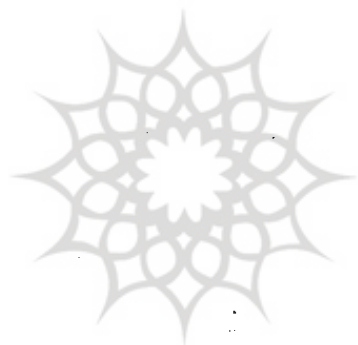
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مأخذ

- ۱- صائِن الدین ترکہ، شرح گلشن راز، نشر آفرینش.
- ۲- ط، مولی، مصباح الانس.
- ۳- فیض کاشانی، مولی محسن، تفسیر صافی.
- ۴- قرآن کریم.
- ۵- نهج البلاغه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی